از در گوشی ها

بقلم: پیرایه

(مطلب اول)

سرآغاز پایان بود و مقدمات ویرانگری. نفوذ تبلیغات و رواج شایعات از مسیر راه زیرزمینی مساجد و منابر به دانشگاهها و مغزشوئی جوانان جویای نام. در جمعی خصوصی یکی از دانشجویانی که درخواب و بیداری کتاب "مادر" گورکی را زیر بغل یدک می کشید از جابرخاست و با حرکات آمرانه دست گفت: "باید خراب کرد و دوباره ساخت." گفتم: "آیا نمی شود مرمّت نمود تا به تدریج به سرمنزل مقصود راه یافت؟" گفت: "در مرام ما سازشکاری امکان ندارد." در خوف و رجا می گذارندیم و می دیدیم و مدرّسین زن سر و زلف هفتگی "گوگوشی"، "فرحی"، "خیاری" و "دسته قوری" را تبدیل به روسری و کم کمک چادر مشکی نموده "عابد و زاهد و مسلمانا" تسبیح می اندازند. و اساتید مرد در نهایت غرور محاسن مبارک به ریش و پشم آراسته استغفار می فرستند گذشت و هنرمندان سازنده و روشنفکر بشر دوست به سرعت از درگاه رانده عازم دیار بیگانه هر یک از گوشه ای فرا رفتند و برجای ماندگان محروم از خلق آثار جاویدان کنج عزلت گزیدند. در نخستین سالهای غربت هنوز نسل اول مهاجرین بودند و می پسندیدند و بازار حضرات هنرمند گرم و محافل ایرانی پر رونق از مجلس آرائی مفاخر موجود. دورانی سپری گشت. طبعاً بعد از خانه نشینی و مرگ و میر و سایر عوارض کهولت مریدان سالمند کنار کشیدند و نسل دوم و سوم نا آشنا با ذوق ملی و سنتی و آلوده ی نوآوری های سرزمین میزبان هنر و هنرمندان هموطن را تحویل نگرفتند. ناچار دکان حضرات کساد. درآمد منتفی و شور و شوق اولیه خاموش برگشتند و هر یک به فراخور حال و البته رندی و حسابگری فطری زمین ادب بوسیده، خواب نما گشته، سربه سجده طاعت و عبادت نهاده راه حقیقت پیموده و ثناخوان اسلام راستین اذن دخول خواستند. بالاخره ایرانی باهوش زرنگ باید بتواند با سرانگشت تدبیر وزش باد را بنا به مصلحت جیب بسنجد و خود را تطبیق دهد. زمانی همقدم وا دادگان هنگامی هم مسلک وا ماندگان... زیستن و خوب و خوش زیستن امری معتنم است. در "توبه" هم با التماس و التجاء و البته نیرنگ باز می شود وَ چه بسا با زیر پا گذاردن بسیاری از باورها ائم از صواب و ناصواب. در کیهان شماره ۱۲۱۶ چاپ لندن "هادی خرسندی" شاعر طنز پرداز خوش قریحه در شعر بلندی درباره ی یکی از همین پیروان مکتب خلقی و نهضت مردمی می سراید: «چند بیتی از شعر زیر گنبد کبود»

«تار زن جان تو هم درین کشور
بهر ملّت نرو سر منبر
چیست این حالت گلاسنوستی
راستی از رفیق ها چه خبر
هست لابد یکی به مسجد مجد
شاغل روضه علی اکبر
آن یکی سینه زن به هیئت هاست
زینب تعزیه است آن دیگر
سومی می رود که بفروشد
داس و چکش به مارکت محشر
تو هم آنقدر دور چرخیدی
که فتادستی و تلنگت در »

(مطلب دوم)

بیدار دلی جامعه شناس از اساتید صاحب نام رفت و پس از خاکسپاری مادر در جوار امام هشتم بازگشت. محضرش را غنیمت یافتم که از دیرباز غبار مکتب را به جان خریده بودیم و تکیه بر دیوار گلین مدرسه حصار بلند آهنین قلعه ی زرنگار را نادیده گرفتیم. گفت: "این دنیا دیگر دنیای من و تو نیست و مردم این روزگار نه از قماش ما درویش مسلکان. امیدوار رفتم به استقبال زادگاه محبوبم و نومید گریختم. آنجا هم غربت بود و من چه غریب تر از اینجا. حین وداع با یگانه مظهر مهر و ایثار و تنها یادگار بهین روزگاران دور. دیدم که بسیار خوش خیال بوده ام و نابینا. که باورهای عاطفی ام در فضای بودن مهربان مادری که دیگر نبود همانگونه که بود دست نخورده با خود آورده بودم. افسوس که مجنون شدم و دیگران چنان عوض شده بودند که نمی شناختم غافل که آلودگی جوّ زمان حاکم رخنه در موجودیت ها نموده نابودی و ویرانی همبستگی ها و دل بستگی ها را جانشین اخلاق و خصائل قدیم کرده بود. ناچار آزرده خاطر گذاشتم و گذشتم که نبودن و ندیدن روح و روانت را در آتش یأس و حرمان نمی سوزاند. رفته بودم که مثلاً بعد از سالها مشتاقی و مهجوری در خانه پدری جاخوش کنم. پذیرفتم دل کندن چه آسان تر از ماندن و سوختن. خلاصه با انبانی از تأسف و تأثر غربت بیگانگان را بر بیگانگی آشنایان ترجیح دادم. چرا که دیگر نه زبان یکدیگر را می فهمیدیم و نه حال و هوایمان همخوانی داشت. کسی نه رعایت جانب آن دیگر می نمود و نه آن دیگر مراعات حرمت همخونی و هم خانگی. هرآنچه مسلط بر افکار و تسخیر اذهان بهره کشی شخصی می نمود که هرگز پسند من نبود. و چه دردناک که مجلس سوگواری مادر نمایش خودنمائی شد و نقاب مردم فریبی. و اما در پشت نقاب خود فریبی حریصانه در جدال گلیم و بادیه. آنهم در سراشیب گور که واقعاً مایه شرمندگی است. بگذریم ببین، براین تصور باطل بودم که آنجا به اینجا نرسیده و نخواهد رسید و اینکه افتخار دنیای متمدن نفی خدا و مذهب است و پرستش پول و ثروت زور و شهرت. چه خیال عبثی. آنان در مسابقه عیش و نوش و فساد بر اینان پیشی گرفته اند که تا بوده و هست استمداد ما مردم در کسب هنر از ما بهتران تازگی ندارد. اگر اینجا جیب بر جیب را می زند آنجاهمه حتی خواهر و برادر دست در جیب همدیگر دارند. اینجا دین و ایمان را نشانه عقب ماندگی، نادانی و بی عقلی می شناسند. کلیسا و کشیش و کتاب مقدس را طرد می کنند و ابائی هم ندارند نام خدا و صلیب در مدارس ممنوع و خلاف آزادی فردی معرفی شده. ولی آنجا عموم مردم بصورت ظاهر دولا و راست می شوند. مسجد و زیارت و روضه خوانی و سفره و نذر و نیاز و غیره لازمه زندگی روزانه است و آنوقت در پس همین تظاهر ریاضت و عبادت دروغین و عبودیّت اسلام راستین علمداران منبر لجنزاری پا گرفته که عفونتش خلقیّات و برداشتها و تمام رفتار و کردار آدمها را گند زده است. می خواهم بگویم از خیر وطنی که دوست داریم و آرزویش را در تار و پود وجودمان می پرورانیم باید بگذریم. گرچه عمر ما به آخر رسیده و دیگر همه ی این حرف ها یاوه سرائی ما پیران منفی باف است. به امید دمیدن صبح دولت امیدواران خوش باور و جوانان برومند آن آب و خاک و سرمایه سالاران ایران که اینجا و آنجا ندارد. کوچک و بزرگ، بالغ و نابالغ دسته جمعی دنبال پول و ماده پرستی با این تفاوت اینجا انباشتن گنجینه ی مالی توأم با تظاهرات مردمی و البته چپگرائی. آنجا ستایشگر ثروت از هر طریق در عین حال عبد و عبید منبر و نمایشات مسلمانی و آخوندپسند موذیانه وارستگی." پرسیدم: "آیا دستمال عربی عرفاتی" دور گردن جوانان کوچه و بازار و محصل حقیقت دارد؟ سری جنباند و گفت: ایرانی تاریخش را نمی شناسد اهل کتاب و پرسش نیست. تابع و برده ی زر و زور است و دویدن درجهت باد. نمیداند که هرآنچه بر سر و سامان ما آمده به دست همین اعراب بادیه نشین بوده و همین "یاسرعرفات" که سربندش سمبل انساندوستی و اسلام شناسی ترویج شده بدعت گزار تروریسم در خاورمیانه و دنیا تشریف داشته و البته مدرّس خرابکاری و استاد بمب گزاری و بلوا در ایران ما. و جوانانی که ریختند و سوختند و ملک و ملت را به نابودی امروز سوق دادند در کلاس همین عرب منحرف تحصیل معلومات ویرانگری نموده بودند و حالا همگی بدون تفکر و تعمّق به دستور دست نشاندگان عرب زده راه افتاده اند به سینه زدن برای مصیبت زدگان فلسطین و لعن و نفرین اسرائیل و حامی آن. قبول کن، توجه کرده ام اینجا هم ایرانیان جملگی با ادعای بشر دوستی سنگ اعراب را به سینه می زنند و دل و جگرشان برای عمله اکره ی "عرفاتی" آتش گرفته. دستمال عربی که سهل است یقیناً بزودی گروهی به معیت از هموطنان عربگرا عازم همکاری با برادران مسلم و مستمند و مقابله با کفار زمین خوار خواهند شد. بالاخره غیرت مردانگی ایرانی است و شرافت ملی. یادم می آید دورانی مردان شانه پهن و نماینده ورزش باستانی در تهران کلاه لبه دار اروپائی یعنی "شاپو" به اصطلاح لوطی مسلک ها "شابکا" را در پس کله قرار داده، سینه سپر کرده. با لنگر سنگین قدم بر می داشتند و در هر قدم یک دستمال یزدی چهارخانه را مثل شلاق با صدا بالا برده و می زدند پائین. چرا؟ نمیدانم. ولی همین دستمال یزدی که قطرات عرق را از پیشانی و سبیل کلفت و گردن باز آنان مرتباً پاک می کرد مظهر لوطیگری، گردن کلفتی و حامی ضعفا و مستمندان شهر به شمار می رفت و حرکت دستمال یزدی که مثل شلاق بالا و پائین می آمد نماد زورمندی حضرات می نمود که یعنی "آب برو کنار من دارم میام". مردمان بدی نبودند و دار و دسته میدان دار و کله فروش تره بار و سیفی و مواد دیگری که البته در مواقع لزوم با گروه همقطاران راه افتاده در خیابانها و شعارهای سیاسی می دادند و همیشه تابع بازار یا مساجد و گاهی هم دربار که بستگی به خریدار داشت. منظور آنکه در حال حاضر نیز دستمال عرفاتی حتی در پاریس نیز سمبل حمایت از مظلومین فلسطین و عداوت با اسرائیل شده اروپائی یا آمریکائی خود داند و اما... ایرانی زخم خورده از غربت جماعت چرا؟ نمی فهمم. بسیارخوب. دشمنی با اسرائیل ولی! دوستی با عرب؟ نمیدانم. لابد شعور کافی ندارم و باید تاریخ را بازخوانی نمایم شاید متنبه گردم و دیده بصیرت بگشایم که کور دلی درد بی درمانی است. به هر کیفیت فراموش مکن که عمال و دست پروردگان «عرفاتی» و ناجی خلق ها با دست خود و اسلحه ی حقوق بشری چه خاکی بر سرما ریختند.»

چپ گرایان در السالوادر هم پیروز شدند

*** مائوریسیو فرنس در انتخابات ریاست جمهوری ال سالوادور به پیروزی رسیده است. او گفته است که مردم این کشور با رأی به او، راه امید و تغییر را برگزیدند...**

اخبار روز: مائوریسیو فونس که در گذشته یک چریک مارکسیست بود، در انتخابات ریاست جمهوری ال سالوادور به پیروزی رسیده است.

به گزارش بی بی سی رودریگو آویلا، نامزد حزب حاکم در این کشور شکست در این انتخابات را پذیرفته است.

طی هجده سال گذشته حزب حاکم در کلیه انتخابات به پیروزی رسیده بود.

فرد پیروز در این انتخابات توانست ۵۱ درصد آرا را به دست بیاورد.

آقای فونس اولین رئیس جمهوری چپگرای ال سالوادور از زمان پایان یافتن جنگ داخلی در این کشور در سال ۱۹۹۲ است.

او گفته است که فصل جدیدی برای صلح در این کشور آغاز شده است. آقای فونس، روز پیروزی را شادترین روز زندگی اش نامیده و گفته که مردم این کشور با رأی به او، راه امید و تغییر را برگزیدند.

آقای فونس گفته است که به تمام مؤسسات دموکراتیک کشور احترام می گذارد و خواهان روابط خوب با آمریکا است.

آقای فونس که قبلاً یک روزنامه نگار تلویزیونی بود، در قیام های مسلحانه چریک های چپگرا مشارکت نداشته است.

در آمریکای لاتین طی سال های اخیر رهبران چپگرا یکی پس از دیگری به قدرت رسیده اند.

آقای فونس عضو جبهه آزادیبخش ملی فارابوندو مارتی است که توسط چریک های مارکسیست تأسیس شد.

جنگ داخلی در ال سالوادور به کمک سازمان ملل پایان یافت. طی دو دهه بیش از هفتاد هزار نفر از مردم این کشور کشته شدند.

✔طلاق، نفقه، هزینه و نگهداری فرزند ✔اخذ حکم برای محدودیت ملاقات
✔تنظیم قرارداد قبل از ازدواج ✔تنظیم وصیت نامه و تراست ✔انحصار وراثت
✔وکالتنامه (مالی و پزشکی) ✔ قیمومت بزرگسالان و خردسالان

✔Divorce,Custody,Support ✔Trust/Wills ✔ Handling Of Descendent's Estates ✔Conservatorship/Guardianship ✔Restraining Orders ✔Prenuptial Agreements ✔Dispute Mediation/Arbitration ✔Guardianship ✔Step-parent Adoptions ✔Power Of Attorney For Both Health & Financial Interests

Paul F. Hogan Attorney At Law

(408)866-9147

106 W. Campbell Ave., Campbell, CA 95008

ثریا سعدیه

مشاور همیشگی شما در امور خرید و فروش املاک

Your Real Estate Agent
For Life
In Greater BayArea

من از صمیم قلب خواستارم
که تمام هموطنان مقیم
بی اریا صاحب خانه و یا محل تجارت
مورد علاقه شان شوند.

آسوده خاطر باشید که در تمام
مراحل خرید و فروش املاک
همراهتان خواهم بود.

لطفاً جهت مشاوره رایگان با من
ثریا سعدیه
تماس حاصل فرمایید.

Soraya Saadieh
REALTOR®
Residential & Commercial

INTERO REAL ESTATE SERVICES

(408) 561-8221
Direct: (408) 385-0642
soraya4re@yahoo.com
Fax: (408) 241-1050
1900 Camden Ave., San Jose, CA 95124